

با این خودباخته چه باید کرد؟

داستان‌هایی، که در فرهنگ مردمان برای کودکان ساخته شده‌اند، نه تنها اندرزها و پندهای پیشینیان را یادآور می‌شوند بلکه آنها چکیده‌ی سدها سال آزمون‌های مردم را با سخنانی ساده بازگو می‌کنند. مردم ایران قصه‌های کوتاهی را در برخورد به ویژگی‌های جانورانی سروده‌اند. گرچه این ویژگی‌ها با خوی-ی این جانوران همخوانی ندارند ولی کاربرد آنها مفهوم گفتاری را روشن می‌کند.

یکی از این داستان-ها: داستان خری است که او پوست شیری بر خود می‌پوشد و به روستایی وارد می‌شود. مردم روستا که او را شیر پنداشتند پا به فرار گذاشتند. خر، که از خرید خود خرسند شده بود، با عر و عر می‌خروشد تا مردم بیشتر بترسند. روستایی-های آن زمان، که هنوز با چشمان خودشان چیزی را می‌دیده‌اند، خر را شناسایی کرده و از ساده‌پنداری-ی خود شرمگین شده‌اند.

اگر بخواهیم این داستان را با زمان خودمان هم آهنگ کنیم باید اندکی آنرا دگرگون سازیم تا، در این زمان هم، با کردار برخی از خوش‌فکران همخوانی داشته باشد.

با پوزش بسیار، از همه-ی روشنفکران، درد دل خود را در پیمانہ-ی این داستان آشکار می‌کنم. نخست از مولوی بلخی کمک می‌گیرم تا شاید روشنفکران گستاخی-ی مرا ببخشند.

<< ای برادر قصه چون پیمانہ ایست >> << معنی اندر وی مثال دانه ایست >>

<< دانه-ی معنی بگیرد مرد عقل >> << ننگرد پیمانہ را گر گشت نقل >>

اکنون داستان این خر بدین گونه دنبال می‌شود:

مردم روستا که خیلی مهربان بودند، افزون بر گفتار و گرگ، در پرورش خر هم خیلی مهارت داشتند. آنها نه تنها بر خرائی، که کله گنده بودند، بار نمی‌گذاشتند بلکه بار این خران را هم با خود می‌کشیدند. این بود که در آن روستا خرهای بسیار گوناگونی وجود داشتند، ولی همشان خر بودند. در میان این همه خر، شمار خرهای خوش فکر هم بسیار بود و بیشتر این خوش‌فکران خواهان آزادی-ی خرید برای همگان بودند.

روزی که خر، با پوست شیر، وارد آن روستا شد؛ روستایی-های خرشناس عر عر او را به مسخره گرفتند و به کارهای خود پرداختند. در این هنگام خرهای کتاب خوانده، که بازتاب آرزوهای خود را در پرخاش آن شیرنما یافتند، در خرید خود احساس شیر بودن کردند، با خشنودی به همیاری-ی آن "شیر" پرداختند و آواز "شیر درنده-ایم ما" را برای آن خرشیر خواندند.

خرهای خوش فکر، که شیر شده بودند، بر این خرشیر گوهر افشاندند و بسیاری خودنویس و خودکار زرین به پال او پیوند زدند. هنوز که هنوز است قصه-ی ما به سر نرسیده و خوش‌فکران به دنبال این "شیر" خروشان در راه هستند تا به آزادی-ی خرید برسند.

خوش‌فکران بر این گمان هستند: اگر خرید به اندازه-ی نیاز در همگان آمیخته شود همه-ی خوش‌فکران و بی‌فکران و تاریک‌فکران و کز‌فکران در زیر سایه-ی خرید به سعادت خواهند رسید. زیرا هر کس در خرید، از رنج اندیشیدن آزاد است، می‌تواند از هر خری که خواسته باشد، در صراط مستقیم، فرمان ببرد.

باید اشاره کنم که خرید به مفهوم نادانی نیست بلکه خرید، توانایی-ی عقل‌کسانی است که در بندهای یک عقیده گرفتار شده‌اند. این است که خوش‌فکران بسیار عاقل هستند و می‌توانند که هر کردار نادرستی را در تاریکخانه-ی ایمان خود عقلی بسازند.

از داستان جانوران بگذریم و به سرگذشت انسان‌های خوش فکر به پردازیم.

در زمانی، از دوران حکومت اسلامی، یکی از شیفتگان خمینی به نام "اکبر گنجی" دلباخته‌ی اسلام خوش سیمایی می‌شود که او آن را از زبان اسلامفروشان راستین شنیده بود. حکومت اسلامی، که همیشه از وجود این تابلوهای گویا سود برده است، همراه با سرنای رسانه‌ها، او را به زندان آموزشی مفتخر می‌کند.

این زندانی، که تا آن زمان گمنام مانده بود، از آن پس، از سوی اسلامزدگان دمیده می‌شود و باد می‌کند تا او از اکبر هم بزرگتر می‌شود. پیام‌های او پی در پی، نه تنها در برون مرز بلکه در رسانه‌های حکومت، پر و بال می‌گیرند.

خوش فکran فرنگ نشین با پایکوبی به تعریف و تفسیر پیامهای این زندانی می‌پردازند. با وجود این که جار اسلامفروشی-ی او، از همان پیام-ها، هم شنیده می‌شد ولی خوشباوران آنها را نشنیده گرفته و ناله‌های او را، که از زندان اوین بلند می‌شدند، به غرش یک خوش فکر آزاد بر می‌گرداندند.

به هر روی این زندانی، که برخی او را در هنگام جان کندن هم در زندان دیده بودند، تندرست و ورزیده از زندان آزاد می‌شود. او با گذرنامه-ی حکومتی و رویدادهای کشورهای فرنگستان به دیار مریدانش فرود می‌آید. خوب او دیگر یک زندانی نبود، که رازهای سیاسی را در پیام بفرستد تا قهرمان سازان آنها را تفسیر کنند، بلکه او ناچار بود، که در میان دلباختگانش، از کرامات و کشفیات خودش سخن براند.

در نخستین سخنرانی، درون اسلامزده-ی او، به روشنی آشکار می‌شود. او در این سخنرانی از کالایی، که در انبانه دارد، برای خوش فکran پرده برداری می‌کند. البته برخی از خوشباوران، که این کالای پسمانده را می‌شناختند، بر پندار سست خود نفرین کرده و دل آزرده او را ترک می‌کنند.

چکیده-ی گفتار او چنین است:

مردمان جهان دو گونه اسلام را می‌شناسند: یکی خشن و دیگری صلح-جو. ما باید "اسلام صلح-جو و عدالت-خواه" را به جهانیان بشناسانیم.

از همین سخنرانی آشکار شد که او پیوندی با ایران ندارد بلکه او یک اسلام فروش است نه صلح‌جو و نه عدالت‌خواه. پدیده-ی اسلام، پس از هزار و چهارصد سال بر جهانیان پوشیده مانده است که کسانی بتوانند، برداشت محمد را از قرآن و کردار او را در زمان نبوت ندیده بگیرند، با دروغ اسلام "صلح‌جو و عدالت‌خواه"ی را برای سدمین بار بیافند و با رنگ تازه-ای به مردم فرو کنند.

درست در هنگامی که مجاهدین اسلام با خشم بسیار سایه ترس را بر همه-ی جهان پوشانده-اند، آشکارا به کشتار دگراندیشان دست برده-اند، دوره گردی می‌خواهد "اسلام صلح‌جو" را (آن هم از بافته-های دیگران) به جهانیان نشان بدهد.

مگر مردمان جهان همه عقل اسلامی دارند که سر بریدن گروگان-ها را، در جلوی دوربین، به دست مسلمانان ببینند، باز هم "اسلام صلح جویی" را، پس هزار و چهارصد سال، از پپله وری دوره گرد بخرند؟

مگر مجاهدین اسلام در این هزار و چهارصد سال به حکم جهاد، "صلح" را، به گونه-ی به جز خشونت جوییده-اند؟

مگر کشورهای زورمند جهان، اسلامفروشان، اسلامزده-های دیگر، آیت الله-ها، مفتی-ها، فقیه-ها و همه-ی دروغورزان به جز این آرمانی دارند که به دروغ "اسلامی صلح جو" را در ذهن مردمان فرو کنند.

مگر لالایی "اکبر گنجی" با سخنانی، که از رسانه-های کشورهای پُر زور و حتا از کشورهای ستمدیده به گوش می‌رسند، تفاوت دارد؟

مگر، فرمانروایان حاکم، مجاهدین اسلام را در سراسر جهان، که از اوامر قرآن پیروی می‌کنند، تروریست و اسلامیت نخوانده-اند تا آنها بتوانند "اکبر گنجی" ها را به نام آزادیخواه در جنبش-های مردمی جای بدهند؟

مگر تا کنون اسلامفروشی وجود داشته است که خشونت اسلام را پنهان نکند که این فروشنده نوبر آنها باشد؟

اسلام پیوسته به کوشش چنین اسلامزدگانی، که سیمای خشن اسلام را بزک می‌کنند، پایدار شده است. با این کسان، که ستون تبلیغات اسلام هستند، شکورزان گستاخ "مه‌ار" و کله گنده-های مسلمان "سوار" می‌شوند.

خوب، این خرده فروش دوره گرد هم، که پرورش یافته-ی زندان اسلام است، حق دارد که جارچی-ی کالای پوسیده-ی دیگران باشد. ولی این کالای گندیده چه پیوندی با ایران به ویژه چه پیوندی با آزادی و آزادیخواهی دارد؟

هزار و چهارصد سال است که ایرانیان این زهر را می‌چشند. چرا هنوز هم، با هر شگرد و فریبی، باید این کالا را به

ایرانیان فرو کنند؟

این قهرمان که، قهرش بر ایران و ایرانی مانده است، برای پاسداری از اسلام، در سیمایی دروغین، بسیج شده است. او برای پاسداری از احکام انسان ستیز اسلام، به دروغ، خواهان است که در همین احکام پسمانده، به امر فقیه، حقوق "زن و مرد" برابر باشد. چنین خواسته-ای تنها از دیدگاه یک مسلمان انسان ستیزی بر می خیزد. از درون مایه-ی آرمان او پیداست که او انسان را پست و ذلیل و مخلوق الله می داند. زیرا او نمی خواهد که زن و مرد آزاد و از حقوق بشر برخوردار باشند بلکه او خواستار است: که دیه-ی زن با دیه-ی مرد در شریعت اسلام برابر بشود.

این گفته نشان از پستی-ی دیدگاه کسی است که او جان انسان را با پرداخت پول می سنجد. او مفهوم حقوق بشر و گزندناپذیر بودن جان انسان را نمی شناسد. او تنها احکام پسمانده-ی اسلام را معیار سنجش می داند که بهبود برخی از آنها را از آخوندها درخواست می کند.

این قهرمان اسلامفروش از جانستانی و آدمکشی هم بیزار نیست، او نه تنها جان انسان را ارجمند نمی داند بلکه همه-ی مردمان را مسلمان حتا نابخرد می پندارد، بر همین پایه هم از مردم می خواهد که کشتارهای حکومت اسلامی را ببخشند ولی فراموش نکنند.

<< از خودباخته-ای پرسیدند: تو را که این همه مرید خوش فکر است، چرا ادعای پیامبری نکنی؟

گفت: بس دیر شده است؛ اکنون مریدان مرا به خدایی می ستایند.>>

این خودباخته فراموش می کند که او تنها یک اسلامفروش است، او وظیفه دارد که تابلوی " اسلام صلح جو " را بلند کند، ولی او نه از داد و نه از دادگری و نه از فرهنگ ایران آگاهی دارد و نه برای دادستانی و دادخواهی-ی مردم ایران گماشته شده است.

چگونه باید مردمان جنایات بی شماری، که در تصور انسان نمی گنجند، فراموش کنند تا سیمای هراسناک اسلام پنهان بماند. این درخواست می تواند تنها از فکر یک خودباخته برخیزد که او از کوراندیشی خود را شیر میدان و مردمان را گوسپند پنداشته است.

این اسلامزده که اکنون در پوست خود هم نمی گنجد برای مردم ایران دستور سیاسی می نویسد: "با این رژیم چه باید کرد؟". کسی که، اسلام صلح جو به بازار می آورد، خواهان بخشیدن جنایات اسلامی است، بدیهی است که میدان دیدگاه او هم از زندان ایمانش فراتر نمی رود.

او خودباخته و خودفروخته-ی اسلام و خاکسار پای علی است، او با ایران و ایرانی، چه آگاهانه و چه ناخودآگاه، به جز دشمنی، پیوندی ندارد. این کس، که از ریزه-های پیکرش بوی اسلام پسمانده بلند است، ایران ستیز است نه ایرانی. کسانی که به دنبال این خودباخته ره می پویند یا در نادانی فریب خورده-اند یا خود سوداگرانی هستند از خودبیگانه که بویی از میهن پروری نبرده-اند.

اگر کسی هم پست و میهن فروش است بهتر است که خود دانسته، این ننگ را بر خود بپوشاند، مردم ایران را به دروغ به سود خود بفربید، نه این که ریزه خوار دلال دلال دلال-ها باشد.

چگونه باید پذیرفت: یک اسلامفروش دوره گرد، که تفاوت درون مایه-ی فرهنگ ایران و شریعت اسلام را نمی داند، با گستاخی و بی شرمی در پیرامون پرچم ایران سخن براند. تنها اسلامزدگان کوراندیش هستند که از نابینایی شعار خشم آوران، "الله اکبر" ها، را در کناره-ی این پرچم نمی بینند. "الله" برای خشم آوران جهادگر "اکبر" است که آنها بتوانند، با این فریاد، خشونت و ترس را بر مردمان فرود آورند.

هرگز مردمی، هر اندازه هم که نادان و بی آبرو شده باشند، شعار خشمآوران را بر روی پرچم خود نمی پذیرند، خشمآورانی که، با همان شعار، نیاکان آنها را کشتار و سرزمین آنها را ویران کرده-اند.

ایرانیان، که هنوز در سینه-ی آنها آتش جان بخش مهر خاموش نشده است، از این فریاد و از هر فریادی که با جان انسان-ها در ستیز باشد بیزارند. در این "الله اکبر" ها نه تنها ایران ستیزی آشکار است بلکه نعره-ی خشمی است که برای سرکوب آزادی-ی انسان به کار برده می شود. کاربافت "الله"، در میان این پرچم آلوده شده، کارکرد "لا اله الا الله" را نمایان می کند.

(این نشان را هم از سیکهای هندی دزدیده و آن را به پنج شمشیر، که نماد جنایت پیشگان جهادگر است، دگرگون کرده-اند. همین پنج شمشیر هستند که عدالت خواهی-ی اسلام، عدل الهی، را نشان می دهند)

ستیزه جویی اسلام از همین "لا اله الا الله" آشکار است. یعنی هر پدیده‌ای، که در برابر "الله" برخیزد، محکوم به نابودی است. چگونه نابخردان اسلامزده می‌توانند با شعار "نیست الاهی به جز الله" باز هم سخن از "اسلام صلح جو" و حقوق بشر برانند.

بسی بی‌شرمی، که این کسان برآند تا جنایات هزارساله‌ی اسلامی را، در همین شکنجه‌خانه‌های کهریزک، مرزبندی کنند. بی‌شرمی‌ی اسلامفروشان از سخنان آنها پیداست که می‌گویند: جنایات در زندان کهریزک به حکومت اسلامی زیان می‌رساند.

گویی این بی‌شرمان، ماهیت اسلام را نمی‌شناسند، از عدالت الله هم سخنی نشنیده‌اند. الله، که او خود را مالک جهنم می‌خواند، پیوسته در قرآنش از شکنجه و عذاب‌هایی مژده می‌دهد که در تصور هیچ انسانی نمی‌گنجد. او در قرآن بیش از چهارصد بار دگراندیشان و کسانی را که از اوامر او سرپیچی کنند به آزارهای جهنمی وعده داده و عذاب‌های بی‌کران خود را عدالت نامیده است.

کسانی که می‌خواهند، تنها از کردار حکومت اسلامی، به نام "جنایت علیه بشریت" به دادگاه‌های جهانی شکایت ببرند، برآند که وانمود بشود، این جنایات تنها به کارکرد این حکومت پیوند دارد، تا ماهیت خشن اسلام در ماسک "اسلام صلح جو" پنهان بماند.

اسلامی که از آغاز بر جهاد (کشتار و غارت دگراندیشان) پا گرفته است، اسلامی که شکنجه دادن و کشتار کافران را به مسلمانان امر می‌کند، اسلامی، که بنیان گذارانش از تجاوز به زنان سرکوب شدگان با سرفرازی یاد می‌کند، اسلامی که احکامش به گردن زدن، به بریدن دست و پای مجرم چپ اندر راست، به سنگسار کردن امر می‌کند. آیا این خوش فکران همه‌ی مردم را مانند خود مسلمان می‌پندارند؟ وانمود می‌کنند، که گویا برای نخستین بار در شریعت اسلام، جوانانی را در زندان کهریزک شکنجه شده‌اند.

آیا این کسان نمی‌دانند؟ که مجاهدین اسلام، حتا در زمان محمد، به گمان این که، سرکوب شدگان، گوهرهایی را پنهان دارند، روی سینه آنها آتش می‌افروختند تا به غنیمت بیشتری دست یابند.

آیا فکر می‌کنند کسی نمی‌داند؟ که مثله کردن (بریدن دست پا، بریدن گوش، درآوردن چشم) از روش‌های ننگین مجازات‌های اسلامی بوده است.

آیا همه فراموش کرده‌اند که، در سی سال حکومت اسلامی، هزاران جوان ایرانی را، به جرم دگراندیشی، کشتار کرده‌اند.

آیا ما نمی‌دانیم که، در این حکومت، دختران جوان را پیش از کشتن برای تجاوز کردن به پاسداران می‌سپارند. چگونه می‌توان پذیرفت، که همه‌ی مردمان مانند خود این اسلامفروشان کور و کر باشند، هرگز شکنجه کردن را، در زندانهای حکومت، گمان نبرده‌اند.

مگر این مردم تازیان زدن انسان را در میدانهای شهر ندیده یا نشنیده‌اند، مگر سنگسار انسان‌های درپند را ندیده یا نشنیده‌اند، مگر دسته دسته مردم آویخته به دارهای اسلامی را ندیده یا نشنیده‌اند، مگر همه‌ی مردم سنگدلان اسلامزده هستند که تازیانه زدن، سنگسار کردن، بدارآویختن را کرداری به جز شکنجه دادن بدانند.

در این سی سال گذشته، هیچ کدام از دگراندیشان، که در سیاهچال‌های حکومت آزار دیده‌اند یا جان باخته‌اند، دستکم از دیدگاه حقوق بشر، گناهی نداشته‌اند که حتا بازداشت سزاوار آنها باشد. ولی همه‌ی آنها بر پایه‌ی احکام اسلامی مجرم شناخته شده و بر اساس همان احکام هم مجازات شده‌اند. یعنی جنایت در شریعت اسلام مشروعیت دارد.

شکنجه و تجاوز به زندانیان بی‌گناه (به ویژه به دگراندیشان) در همه‌ی کشورهای اسلامی انجام شده است و پس از این هم انجام می‌شود. زیرا الله شکنجه دادن کافران را سزاوار آنها می‌داند و سرکردگان اسلام هم در سراسر تاریخ اسلامی تجاوز به زنان را، زانی که در جهاد به غنیمت می‌گرفتند، افتخار خود می‌دانسته‌اند. حتا سرداران اسلام، برای خفت بزرگان ایران و خشنودی‌ی الله، به دختران و زنان شاهان سرکوب شده بی‌پروا تجاوز کرده‌اند.

این سنت و شیوی‌ی است اسلامی نه کردار خشونت باری است که تنها از پاسداران حکومت اسلامی سر می‌زند.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>

